فهرست مطالب

[اشاره 1](#_Toc504344492)

[دو مقام در نسبت اطلاق و تقیید 1](#_Toc504344493)

[نظریات در مقام ثبوت 1](#_Toc504344494)

[سطوح اطلاق متصوره در مقام ثبوت 1](#_Toc504344495)

[وجودی یا عدمی بودن اطلاق در سطح و لایه اول 2](#_Toc504344496)

[سطح دوم؛ ملحوظ مفاد و مفاهیم متصوره در ذهن 2](#_Toc504344497)

[سطح سوم؛ عدم اهمال و اجمال در امر لحاظ شده 3](#_Toc504344498)

[عدم القید تکمیل کننده اطلاق امر متکلم 3](#_Toc504344499)

[سطوح و لایه‌های در اطلاق 3](#_Toc504344500)

[قائلین به سلب و عدم القید در سطح سوم 4](#_Toc504344501)

[لایه‌های ملحوظ 4](#_Toc504344502)

[اعتبارات در موارد سلب از موضوع 5](#_Toc504344503)

[نسبت اطلاق و تقید در استکشاف اطلاق بیان مولا در مقام اثبات 5](#_Toc504344504)

[عدم امکان مقید کردن تکلیف به عبادیّت و قربیّت در مقام اثبات 6](#_Toc504344505)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ نسبت اطلاق و تقید**

# اشاره

دومین مقدمه در مقدمات حکمت عبارت است از اینکه بایستی مولا متمکن از بیان قید باشد، برای اینکه بفهمیم این مقدمه از مقدمات لازم و ضروری در باب مقدمات حکمت و استنباط اطلاق هست یا خیر، به یک سلسله مباحث پایه‌تری منتقل شدیم، ازجمله اینکه نسبت اطلاق و تقیید، چه نسبتی است، بیان شد که این بحث از مباحث بسیار مهم در اصول و مؤثر در زوایا و ابعاد مختلف بحث است.

# دو مقام در نسبت اطلاق و تقیید

در نسبت اطلاق و تقیید دو مقام است:

1 – مقام ثبوت

2 – مقام اثبات

# نظریات در مقام ثبوت

در مقام ثبوت سه نظریه است:

1 – تضاد

2 – ملکه و عدم ملکه

3 – تناقض یا سلب و ایجاب میان اطلاق و تقیید

# سطوح اطلاق متصوره در مقام ثبوت

اطلاقی که در مقام ثبوت تصور بشود، سه سطح و لایه دارد:

1 – سطح اول این است که اطلاق مثل تقیید یک لحاظ وجودی دارد، اطلاق به معنای عام و کلی، حتماً یک امر ملحوظی است، متکلم و مولا همان‌طور که تقیید را لحاظ می‌کند، عدم تقیید هم ولو عدم باشد، لحاظ می‌کند، شبیه این است که مفاهیم عدمی و خود عدم هم اگر تصور شد، درواقع یک رنگ وجود در آن هست.

اگر کسی بگوید که اطلاق عدم لحاظ است، به این معنا که اصلاً چیزی در اراده مولا نیست، تصورش را ندارد، یعنی معدوم در ذهن است، این درست نیست.

زیاد مهم نیست که کسی بگوید اطلاق وجودی است، به خاطر اینکه در لحاظ آمده است، به این معنا که هر چه بخواهد اراده کند، در لحاظ می‌آید، اینکه مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که وجودی است، به خاطر این است که لحاظ هست، در اینجا عدم مطلق نیست، بلکه ملحوظ در عالم ذهن است، چیزی که در حیطه عالم وجود ذهنی آمد، حتماً لحاظی در آن هست، عنایت و توجهی به آن هست.

# وجودی یا عدمی بودن اطلاق در سطح و لایه اول

اگر کسی در این سطح بپرسد که اطلاق وجودی یا عدمی است؟ ما می‌گوییم وجودی است، ما همراه مرحوم آقای خویی هستیم.

منتهی اینکه هر چیزی که در ذهن بیاید، لحاظ و وجودی دارد، عدم مطلق اگر در ذهن منقدح بشود، این هم به یک حمل عدم است، اما به حمل دیگر، موجود است، لحاظ و وجود می‌شود.

# سطح دوم؛ ملحوظ مفاد و مفاهیم متصوره در ذهن

2 – سطح دوم؛ یعنی مفاد و مفهومی که در ذهن آمده است، ملحوظ است، و اینکه در این سطح بفهمیم اطلاق چیست، در این لایه وقتی اطلاق می‌گوییم؛ یعنی حالت اهمال و اجمال ندارد، بلکه در حالتی آمده که سریان و شیوع را می‌بیند، اما سریان هم چیزی نیست که کامل و تمام شده باشد، سریان و جریان مقابل این است که اجمال و اهمال ندارد، از اجمال و اهمال بیرون آمده است، این سریان همچنان می‌تواند سریان در عالم عادل باشد، می‌تواند سریان در عالم تنها باشد، به این معنا سریان و جریان داریم، این هم یک امر وجودی است، سریان درواقع اینکه اهمال و اجمال نیست، بعید نیست که این نیز امر وجودی باشد، اگر هم وجودی نباشد، شاید چیزی مثل عدم ملکه باشد.

در این سطح؛ هم اگر کسی بگوید وجودی است راهی دارد اما اطلاق به معنایی که در اصول می‌گوییم، تمام نیست.

# سطح سوم؛ عدم اهمال و اجمال در امر لحاظ شده

3 – سطح سوم این است که امری را لحاظ کرده است که اهمال و اجمال ندارد، سریان هم در آن لحاظ شده است، ولی به این سریان قیدی نخورده است، سطح سوم؛ عدم القید است، وقتی می‌خواهد بگوید که اکرام عالم بکن، عالم را مدنظر گرفته و لحاظ کرده، سریان را مدنظر گرفته و عدم قید و قیدی وجود ندارد، عدم القید است.

# عدم القید تکمیل‌کننده اطلاق امر متکلم

عدم القید همان‌طور که بیان شد، درواقع لایه سومی است که «بِهِ یتم الاطلاق»، با این عدم ارادة القید؛ اطلاق نهایی می‌شود، تا قبل از آن اطلاق نهایی وجود ندارد، جزء اخیری که اطلاق با آن نهایی می‌شود، عدم القید است.

ترکیب عدم القید با سریان و لحاظ، آیا ترکیب اتحادی است؛ یعنی حالت موجبه معدولة المحمول دارد و شأنیّت و قابلیت در او لحاظ شده است، بیان شد که این مقوم اطلاق نیست، بلکه حالت ترکیب انضمامی دارد، تقیید و تقید یک چیز اضافه‌ای است، البته ذهن ما تقید آن را به این درست کرده و انتزاع می‌کند، اما این ضرورتی ندارد، در قوام اطلاق این نیست، مثل جایی است که گفته می‌شود: اکرم العالم العادل که موضوع را عالم عادل قرار بدهد، از لحاظ ذهنی؛ عالم مقید به عادل است، اما گفتیم در مقام واقع، یعنی عالم باشد، اما عادل هم باشد، اما اگر عالم مقید به عدالت با اخذ تقید در موضوع باشد، در استصحاب به مشکل برمی‌خوریم.

در استصحاب عدم ازلی که قبول کردیم، به خاطر این بود که گفتیم؛ «المرأة و لیست بقرشیة»، این‌طور نبود که مرأة مقید به قریشیّت مدنظر باشد، اگر مرأة مقید به قریشیّت باشد، نمی‌شود استصحاب عدم ازلی را جاری کرد، بیان شد که ضرورتی ندارد، بلکه به نحو جمع، مرأة و لیست بقرشیة است، درست است که در مقام بیان و بعضی مسائل ادبی تقید و ترکیب ذکر می‌کنیم، اما در عالم واقع تقید و ترکیب؛ در موضوع جزئیّت ندارد، اینجا هم در باب اطلاق می‌گوییم؛ در اطلاق ثبوتی؛ عدم القید است، ذهن ما این است که عدم القید مقید درجایی است که شأنیّت قید دارد و امثالهم، ذهن ما به این شکل می‌تواند درست بکند، اما این تقید؛ مقوم اطلاق نیست، به حیثی که اگر فرض بکنیم، بدون این تقید، بشود موضوع را تصویر کرد، همان است و بیش از آن نیست، اینجا بزنگاه و سختی تصویر مسئله بود.

# سطوح و لایه‌های در اطلاق

در اطلاق سه سطح را جمع می‌بینیم:

1 – لحاظ

2 – سریان

3 – عدم القید

چیزی که به‌وسیله آن اطلاق کامل می‌شود، عدم القید است، همچنین عدم القید به نحو سلب و ایجاب است، برای اینکه تقید آن به این، بار اضافه‌ای دارد، این در حقیقت اطلاق دخالت ندارد.

 احتمالاً مرحوم شهید صدر این مطلب مدنظرشان باشد، گرچه خیلی تفصیل ندادند، مرحوم آیت‌الله تبریزی هم ظاهر کلامشان همین است، آنچه بنده در اصول از ایشان نقل می‌کنم، همه‌اش از کتاب ایشان و نقل‌ها است.

# قائلین به سلب و عدم القید در سطح سوم

ما قائل به این هستیم که حقیقت اطلاق در سطح سوم؛ سلب و عدم القید است، منتهی عدم القیدی که با چیزهای دیگر ترکیب شده است، اگر همه این‌ها باهم دیده شود، حالت تضادی میانشان است، لحاظ سریان بدون قید است، نقطه مقابل تقیید، حالت وجودی دارد.

ممکن است کسی بگوید که اینجا نزاع لفظی باشد، هرکدام یک زاویه‌ای را مدنظر داشته‌اند، میان قول آقای خویی و مرحوم نائینی و شهید صدر، شاید نزاع لفظی باشد.

# لایه‌های ملحوظ

ملحوظ دو لایه دارد:

1 – سریان

2 – عدم القید

به لحاظ سریان، شاید گفته شود که عدم ملکه است، یا تضاد است، اما به لحاظ اینکه تمامیت ملحوظ به عدم قید است، در اینجا می‌گوییم که سلب و ایجاب است.

عدم به نحو سلب و ایجاب در موضوعی، اگر حالت تقید به آن داده شود، عدم ملکه می‌شود، به طور مثال لا بصر را به دو صورت می‌شود تصویر کرد:

1 – لا بصر به نحو سلب و ایجاب؛ هذا بصیر، هذا لیس ببصیر.

2 – لا بصر درجایی که شأنیّت دارد، وصفی برای آن قرار داده می‌شود.

«لیس زیدٌ ببصیر»؛ سلب محصل است، این «لیس زیدٌ ببصیر» حتی درصورتی‌که سالبه به انتفاء موضوع باشد، باز صدق می‌کند.

صورت دوم؛ موجبه سالبة المحمول است، «زیدٌ لیس ببصیر»، صورت سوم؛ عدم ملکه است، «زیدٌ اعمی»، عدم بصری که در اینجا برای زید است، سه صورت می‌شود این واقعیت لحاظ بشود، وقتی چیزی را از موضوع می‌خواهید سلب کنید، به سه صورت می‌شود اعتبار کرد:

# اعتبارات در موارد سلب از موضوع

1 – سالبه محصله، «لیس زیدٌ ببصیر»، سالبه محصله؛ دو فرض دارد:

الف – سالبه به انتفاء موضوع، اینکه مثلاً زیدی در عالم نباشد.

ب – سالبه به انتفاء محمول، اینکه زید هست، اما بصر نیست.

2 – برای زید موجود؛ «لیس ببصیر» را حمل می‌کنیم، بدون لحاظ قابلیت وجود و امثالهم، این موجبه سالبة المحمول است، اینجا گفته می‌شود: «زیدٌ لیس ببصیر»، خواه در اینجا شأنیّت داشته باشد یا نداشته باشد، در اینجا سلب است، سلب با همان حالت سلب، بر موضوع موجود حمل شده است، در اینجا سلب است، اما در قضیه موجبه وارد شده است، فرقش با اولی در این است که در «لیس زیدٌ ببصیر»، حالتی هم که اگر زید هم به دنیا نیامده باشد، بر آن صادق است، اما وقتی گفته می‌شود: «زیدٌ لیس ببصیر»، در اینجا موجبه سالبة المحمول است، یعنی روی زید این سلب پیاده می‌شود، اما سلب است، قابلیت وجود و این حرف‌ها در آن نیست، گاهی از این هم محدودتر دیده می‌شود، به این صورت که موجبه معدولة المحمول گفته می‌شود، «زیدٌ لا بصیر»، یعنی این فرد قابلیت داشت، اما در او بصر نیست، در اینجا شأنیّت هم ملحوظ ما شد، شأنیّت هم ارض عریضی دارد، شأنیّت فردی، صنفی، نوعی، جنسی، جنس الجنس و جنس الاجناس را در برمی‌گیرد، اما شأنیّت اضافه شد که موجبه معدولة المحمول شد.

بنابراین عدم را می‌توان سالبه محصله، موجبه سالبة المحمول و موجبه معدولة المحمول در نظر گرفت.

# نسبت اطلاق و تقید در استکشاف اطلاق بیان مولا در مقام اثبات

مقام دوم اثبات است، جهت استکشاف اطلاق بیان مولا، اطلاق و تقیید چه نسبتی دارند؟ تقریباً همه در اینجا اتفاق‌نظر دارند که اطلاق همان عدم ملکه است، یعنی او قید را نیاورده است، درحالی‌که می‌توانسته آن قید را بیاورد، در اینجا هم شأنیّت موردی است، شأنیّت نوعی و جنسی و امثالهم نیست، این عدم ملکه است، بیان شد که عدم ملکه هم ارض عریضی دارد، نبود فی ما من شأن شخص، یا صنف یا نوع و جنس و امثالهم، عدم ملکه است، عدم ملکه به معنای منطقی نیست که همه اقسام را در بربگیرد، بلکه عدم ملکه در بیان اینجا است، اگر گفت که اکرم العالم، بعد کسی دهان متکلم را گرفت، مخاطب می‌داند که متکلم در مقام بیان بود، الآن هم هست، اما نمی‌داند که آیا قصد بیان قید عادل را هم داشته است یا نداشته است، در اینجا میان اطلاق و قید؛ عدم و ملکه است، عدم و ملکه به لحاظ همین مورد است، در اینجا شأنیّت شخصیه ملاک است نه شأنیت صنفیه و جنسیه و ... یا امام صحبت می‌کرده است و وسط صحبت امام کسی وارد شد که امام به حالت تقیه رفت و این حالت تقیه تا اصل عدمی نباشد، مانع می‌شود از اجرای اطلاق که امثال این را در روایات داشته‌ایم.

# عدم امکان مقید کردن تکلیف به عبادیّت و قربیّت در مقام اثبات

همچنین در بحث واجبات تعبدیه، که می‌گوید مولا نمی‌تواند تکلیف را مقید به قید تعبدی بکند، امکان ندارد در مقام اثبات، تکلیف را مقید به قید عبادیت و قربیت بکند، قید عبادیت را مولا نمی‌تواند بیاورد، برای اینکه مستلزم دور است، مثلاً بگوید نماز بخوان و صدقه بده با قصد قربت، قصد قربت را نمی‌تواند در کلامش بیاورد.

لازم نیست که اطلاق امکان داشته باشد، امکان هم نداشته باشد، می‌تواند مطلق اراده بکند، اما من که می‌خواهم از کلام مولا استکشاف بکنم و اطلاق را برای او لحاظ بکنم که شمول درست بشود، نیاز به این دارد که شأنیت و امکان قید را ادا کردن در همین مورد برای او محرز بکند، اما اگر این امکان را احراز نکند، نمی‌تواند.

امکان آوردن قید و عدم قید، برای احراز اطلاق کلام مولا است، در همین کلام و همین زمان باید بتواند قیدش را بیاورد.